

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

موضوع بحث: حقوق مسلمان بر مسلمان دیگر(2)(1390/12/17)

متن روایت

هفته گذشته روایتی را از مرحوم کلینی(قده) در جلد دوم کافی عرض کردیم که نقل می‌کند:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ الْهَجَرِيِّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ قَالَ لَهُ سَبْعُ حَقُوقٍ وَاجِبَاتٍ مَا مِنْهُنَّ حَقٌّ إِلَّا وَهُوَ عَلَيْهِ وَاجِبٌ إِنْ ضَيَّعَ مِنْهَا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ وَلَايَةِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِ مِنْ نَصِيبٍ قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ وَ مَا هِيَ قَالَ يَا مُعَلَّى إِنَّكَ شَفِيقٌ أَخَافُ أَنْ تُضَيِّعَ وَ لَا تَحْفَظَ وَ تَعْلَمَ وَ لَا تَعْمَلَ قَالَ قُلْتُ لَهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ قَالَ أَيْسَرُ حَقٍّ مِنْهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ وَ الْحَقُّ الثَّانِي أَنْ تَجْتَنِبَ سَخَطَهُ وَ تَتَّبِعَ مَرْضَاتَهُ وَ تُطِيعَ أَمْرَهُ وَ الْحَقُّ الثَّلَاثُ أَنْ تُعِينَهُ بِنَفْسِكَ وَ مَالِكَ وَ لِسَانِكَ وَ يَدِكَ وَ رِجْلِكَ وَ الْحَقُّ الرَّابِعُ أَنْ تَكُونَ عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ وَ مِرَاتُهُ وَ الْحَقُّ الْخَامِسُ أَنْ لَا تَشْبَعَ وَ يَجُوعَ وَ لَا تَرَوَى وَ يَظْمَأُ وَ لَا تَلْبَسَ وَ يَعْرِى وَ الْحَقُّ السَّادِسُ أَنْ يَكُونَ لَكَ خَادِمٌ وَ لَيْسَ لِأَخِيكَ خَادِمٌ فَوَاجِبٌ أَنْ تَبْعَثَ خَادِمَكَ فَيَغْسِلَ ثِيَابَهُ وَ يَصْنَعَ طَعَامَهُ وَ يُمَهِّدَ فِرَاشَهُ وَ الْحَقُّ السَّابِعُ أَنْ تُبْرِ قَسَمَهُ وَ تُجِيبَ دَعْوَتَهُ وَ تَعُودَ مَرِيضَهُ وَ تَشْهَدَ جَنَازَتَهُ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ حَاجَةً تُبَادِرُهُ إِلَى قَضَائِهَا وَ لَا تُلْجِئُهُ أَنْ يَسْأَلَكَهَا وَ لَكِنْ تُبَادِرُهُ مُبَادَرَةً فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَصَلْتَ وَ لَا يَتَكَ بَوَلَايَتِهِ وَ وَلَا يَتَهُ بَوَلَايَتِكَ» (الكافي، ج 2، ص 170، ح 2)

حقوق یک مسلمان بر مسلمان دیگر

معلى بن خنيس به امام صادق(ع) عرض مي‌کند: حق يك مسلمان بر مسلمان ديگر چيست؟ يعني از حقوق واجبه سؤال مي‌کند.

امام(ع) فرمود: هفت حق واجب است؛ که اگر يکي از اين حقوق را انسان ضايع کند از ولايت خدا خارج شده است.

اين تعبيری است که خيلي بايد دقت کنیم و غالباً هم به اين نتیجه توجه نداريم. غالباً اصلاً از اين حقوق اطلاع نداريم که انسان از خيلي از آنها تعجب مي‌کند که چطور به عنوان يك امر واجب مطرح شده، و علاوه بر اينکه از اصل موضوع خبر نداريم از حکمش هم خبر نداريم که اگر کسي اين حق را رعايت نکند، اين از ولايت خدا که «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» خارج مي‌شود، خدا ديگر ولي او نيست و يك ملازمه‌ي قهري هم وجود دارد که «مَنْ خَرَجَ عَنْ وَلَايَةِ اللَّهِ دَخَلَ فِي وَلَايَةِ الشَّيْطَانِ» اين هم روشن است. اينطور نيست که يك کسي بگويد حالا از ولايت خدا خارج شد، همينطور به صورت مهمل باقي مي‌ماند و نه در ولايت خداست و نه در ولايت شيطان.

این هم خودش نکته‌ی بسیار مهمی است؛ «مَنْ دَخَلَ فِي وِلَايَةِ اللَّهِ خَرَجَ مِنْ وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ، مَنْ خَرَجَ عَنْ وِلَايَةِ اللَّهِ دَخَلَ فِي وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ». می‌فرمایند این چنین است «وَلَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِ مِنْ نَصِيبٍ».

به امام (ع) عرض کردم: فدایت شوم، این حقوق چیست؟

در اصول يك بحثي داریم که آیا علم، شرط برای تکلیف هست یا نه؟ بعید نیست از اینجا هم استفاده شود که علم، در فعلیت تکلیف دخالت دارد. ما در بحث اصول در سال گذشته یا دو سال گذشته قاعده‌ی «اشترک الأحکام بین العالم و الجاهل» را انکار کردیم و آنجا بحثش را مفصل گفتیم و اثبات کردیم. از بعضی روایات این چنینی هم گاهی اوقات می‌شود استفاده کرد.

فرمود: ای معلی! «إِنِّي عَلَيْكَ شَفِيقٌ أَخَافُ أَنْ تُضَيِّعَ وَ لَا تَحْفَظَ وَ تَعْلَمَ وَ لَا تَعْمَلَ»، یعنی اگر من نگویم، تو خیلی مسئولیتی نداری، اما اگر بگویم خوف این دارم که تو تضییع کنی و حفظ نکنی، بدانی و عمل نکنی.

معلی می‌گوید خدا کمک می‌کند، بفرماید.

حق اول

حضرت فرمود: «أَيَسَّرُ حَقَّ مِنْهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ»؛ - که این قسمت اول را در جلسه قبل توضیح دادیم - می‌فرمایند کوچکترین و کمترینش این است که آنچه را که برای خود دوست داری برای او دوست داشته باشی. اگر تو دوست داری آبرویت حفظ شود، دوست داشته باش آبروی او هم حفظ شود، اگر تو دوست داری پشت سرت غیبت نشود، تو هم نگذار غیبت دیگران را جلوی تو داشته باشند.

این را ما باید يك مقداری واقعاً از جهت عملی کار کنیم تا به يك مرحله‌ای برسیم.

در زندگی مرحوم امام (رضوان الله علیه) من از پیرمردهایی که از همان ایام جوانی امام جلساتی با ایشان داشتند و گاهی اوقات در برخی از جلسات تا نیمه شب ادامه داشته که می‌گفت جلسات ما هم علمی و هم تفریحی بود. می‌گفت ما با اینکه خیلی هم مورد علاقه امام بودیم تا می‌آمدیم اسم کسی را ببریم، امام غضب می‌کرد، اصلاً اجازه نمی‌داد اسم کسی برده شود، بعد هم می‌گفت در همان جلسه بلند می‌شد می‌رفت نماز شبش را می‌خواند که مبادا به او لطمه‌ای وارد شود.

ما باید مقداری این را در خودمان ملکه کنیم، حتّی الامکان از زندگی داخلی خودمان شروع کنیم. همسرمان می‌گوید امروز فلانی این را گفت، انسان اجازه ندهد که شروع کند حرفی را از دیگری بزند و بعد هم بخواهد قضاوت کند که چه مقصودی دارد؟! به بچه‌هایمان اجازه ندهیم که حرف دیگران را در منزل بزنند. چطور ما نمی‌خواهیم در مورد ما بدگویی و غیبت کنند، همین اندازه هم آن مؤمنی را حفظ کنیم که الآن پیش ما نیست. کسی می‌خواهد اُسرار او را برای ما بگوید، بلافاصله مخالفت کنیم.

اینها مطالبی است که واقعاً باید به عنوان حقّ يك مسلمان حفظ شود. این از حقوقی است که او بر ما دارد و ما بر او داریم. این حق اول.

حق دوم

بعد می‌فرماید «وَ الْحَقُّ الثَّانِي أَنْ تَجْتَنِبَ سَخَطَهُ وَ تَتَّبِعَ مَرْضَاتَهُ وَ تُطِيعَ أَمْرَهُ»؛ کاری نکنی که او عصبانی و غضبناک شود،

ناراحتش نکنی؛ بلکه کاری کنی که از تو خوشنود شود، کاری کنی که او خوشحال و راضی شود.

این هم باز مطلب مهمی است که اینقدر در اسلام تأکید شده که انسان نباید بگذارد برادر مؤمنش غضب کند و ناراحت شود. این هم مرتبط با همان حقّ اول است، اما در یک جهاتی مقداری از او جدا می‌شود.

یک وقتی هست که انسان می‌آید مطلبی که دیگری گفته و اگر این برادر مؤمن بشنود خیلی ناراحت می‌شود، من هم می‌خواهم روی دوستی و اظهار علاقه‌ی به او بگویم، می‌گویم من ناراحتم فلانی این مطلب را در مورد شما گفته است.

اینجا دو حق را زیر پا گذاشته؛ یک حق این است که من چرا حرف او را اینجا نقل می‌کنم، دوم اینکه یک مؤمنی را با این مسئله ناراحت می‌کنم. دو حق را ضایع کردم.

ما باید در ارتباطاتمان سعی کنیم مطالبی و حرفهایی ردّ و بدل شود که موجب غضب دیگری نشود.

حالا گاهی اوقات در همین بحث‌های طلبگی، در مباحثه‌ها، گاهی شیطان انسان را وسوسه می‌کند که یک حرفی بزند که رفیقش عصبانی شود. گاهی اوقات اقلّش این است که انسان به او بگوید تو بی‌سوادی. همین الفاظی که انسان فکر می‌کند که زدن این حرف‌ها هنر است.

چرا انسان کسی را ناراحت کند. حالا یک مؤمنی هست که سواد هم ندارد و نرفته درس بخواند، حالا ما دو روز، دو اصطلاح را حفظ کردیم، فکر می‌کنیم باسواد شدیم، بعد ببائیم در مقابل یک کسی بگوئیم تو بی‌سوادی، تو حرف زن، ناراحتش کنیم، غضب او را در بیاوریم.

حقّ سوّم

بعد امام (ع) می‌فرماید: «وَالْحَقُّ الثَّلَاثُ أَنْ تُعِينَهُ بِنَفْسِكَ وَمَالِكَ وَلِسَانِكَ وَيَدِكَ وَرِجْلِكَ» کمکی به او کنیم، به نفس، به مال، زبان، دست و پا. این کنایه است که با تمام وجود کمک کنیم. اگر می‌توانی کمک مالی کنی، کمک مالی کن، اگر با زیانت می‌توانی او را کمک کنی، کمک کن، جایی که باید او را حفظ کنی تو از گفتار خودت استفاده کن و او را حفظ کن، نگذار او از بین برود.

باز نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این است که ما از جهت فقهی می‌گوئیم ولو قرض گرفتن مکروه است، اما خود قرض دادن مستحب است. وقتی انسان این روایات را نگاه می‌کند حتی تعبیر به «حقوق واجب» شده، این معنایش این است که اگر یک مؤمنی نیاز به یک مالی دارد و مال پیش من هست، بر من واجب است که به او بدهم و بحث قرض هم نیست، واجب است از مال خودم یک مقداری به او بدهم، دیگر بحث خمس و زکات و ... نیست.

مگر اینکه ما بگوئیم این کلمه «واجب»؛ شدّت اهمیّت را می‌رساند، وجوب را به معنای وجوب لغوی بگیریم، که خیلی خلاف ظاهر است. واجبات یعنی به عنوان لازم است و اگر ندهی معاقب هستی.

حالا اگر بچه یک مؤمنی مریض است، یا خودش مریض است و نیاز مالی دارد، من هم یک مقدار مال دارم، خمس و زکات و ... را هم داده‌ام، باز هم اسلام می‌گوید باید به او کمک کنم، باز هم مقداری که حاجت او را برطرف کند در آن مقداری که در توان انسان هست باید به او کمک کنم.

حق چهارم

«وَالْحَقُّ الرَّابِعُ أَنْ تَكُونَ عَيْنَهُ وَدَلِيلَهُ وَمِرَاتَهُ»؛ حق چهارم این است که چشم او باشد، اگر يك جا مي بيند که این مؤمن مسلمان در چاه مي افتد به او بگوید. چشم او باشد، يعني وقتي يك چيزي را ديد، اين چيز اطلاعش براي آن مؤمن واجب است به او بگوید، اگر يك جايي عليه او توطئه مي کنند به او بگوید، اين مانعي ندارد. يك جايي توطئه ي قتل يا هتكش را مي کنند، مي خواهند حيثيتش را از بين ببرند، يا ضربه اي به او وارد کنند، اين عين او باشد، سمع او باشد، راهنما و مرآت او باشد.

حق پنجم

«وَالْحَقُّ الْخَامِسُ أَنْ لَا تَشْبَعُ وَ يَجُوعُ وَ لَا تَرَوَى وَ يَظْمَأُ وَ لَا تَلْبَسَ وَ يَعْرِى»؛ حق پنجم؛ تو سير نباشي اما او گرسنه باشد، تو سيراب نباشي اما او تشنه باشد، تو لباس نداشته باشي و او عريان باشد. ببينيد امام(ع) تا چه حد سفارش کرده است!

حق ششم

«وَالْحَقُّ السَّادِسُ أَنْ يَكُونَ لَكَ خَادِمٌ وَ لَيْسَ لِأَخِيكَ خَادِمٌ فَوَاجِبٌ أَنْ تَبْعَثَ خَادِمَكَ فَيَغْسِلَ ثِيَابَهُ وَ يَصْنَعَ طَعَامَهُ وَ يُمَهِّدَ فِرَاشَهُ»؛ اگر تو خادمي داري و او ندارد، خدمت را بفرست که در کارها به او کمک کند.

حق هفتم

«وَالْحَقُّ السَّابِعُ أَنْ تُبْرِ قَسَمَهُ وَ تُجِيبَ دَعْوَتَهُ وَ تَعُودَ مَرِيضَهُ وَ تَشْهَدَ جَنَازَتَهُ وَ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ حَاجَةً تُبَادِرُهُ إِلَى قَضَائِهَا وَ لَا تُلْجِئُهُ أَنْ يَسْأَلَكَهَا وَ لَكِنْ تُبَادِرُهُ مُبَادَرَةً فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَصَلْتَ وَلَايَتِكَ بِوَلَايَتِهِ وَ وَلَايَتَهُ بِوَلَايَتِكَ»؛

حق هفتم این است که سوگند او را باور کنی (به سوگندش وفا کنی) و دعوت او را بپذیری و در تشييع جنازه او حاضر شوی و در بيماريش از او عيادت کنی و بدن خود را در راه برطرف کردن نیاز او به زحمت اندازی و او را محتاج اين نکنی که از تو خواهشی کند و به قضای حوائج او شتاب کنی. اگر اين کارها را کردی ولايت خود را به ولايت او و ولايت او را به ولايت خداوند پيوند زده ای.

اينها حقوقي است که در اين روايت ذکر شده که إن شاء الله همه موفق به عمل اينها شويم.